

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه سوم، ۲۵ شهریور ۱۳۹۹

موضوع: کتاب البیع/مسائل مستحدثه معاطات / بورس و اوراق بهادار

1- حدیث اخلاقی (چند موعظه اخلاقی از امام سجاد علیه السلام)

حدیثی که محضران عرض می‌شود، یکی از احادیثی است که در مجامع روایی بحار و مانند آن هست:

شخصیتی مانند جناب ابو حمزه ثمالی از حضرت امام سجاد علیه السلام در این ایام هم که متعلق به ایشان است، نقل کرده است.

دستور العمل است و حدیث عجیبی است.

«أخبرني أبو الحسن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد القمي رحمه الله قال: حدثني أبي، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة الثمالي قال: «كان علي بن الحسين عليهما السلام يقول: ابن آدم! لا تزال بخير ما كان لك واعظ من نفسك، وما كانت المحاسبة لها من همك، وما كان الخوف لك شعارا، والحزن [لك] دثارا. ابن آدم! إنك ميت ومبعوث وموقوف بين يدي الله عزوجل ومسئول، فأعد جوابا[1].»

مستمر این فرمایش را داشتند. حضرت می‌فرمایند: ای فرزند آدم! تو همیشه به سوی خیر و نیکی می‌روی. همیشه به خوبی هستی تا وقتی این چند کار را داشته باشی. به این عبارت «کان» می‌گوید و «ما کان»، دقت کنید. کلمه «کان» در این روایت، زیاد به کار رفته است. «کان» در این روایت به معنای زمان گذشته نیست بلکه بودن است.

1-1. لزوم داشتن واعظ نفسانی

1.2- لزوم همت داشتن بر محاسبه نفس

1.3- پوشیدن لباس خوف و حزن

(3 تا زمانی که خوف برای تو شعار باشد. «شعار»، [2] یعنی لباس زیرینی که می‌پوشد. و در فقه هم داریم که لباس شهرت، پوشیدنش بی‌اشکال نیست. شعار نماد گفته‌ها و رفتارهای انسان است. چهره تو چهره انسان خائف باشد.

(4) حزن برای تو دثار باشد. «دثار»، [3] لباس رویین است. تو خوف و حزن داشته باشی. عاقبت بخیری در این موارد است. این چهار عامل.

1.4- لزوم آماده کردن جواب برای روز حساب در قیامت

فرزند آدم تو به سراغ مرگ می‌روی و مبعوث می‌شوی و باید در پیشگاه الهی بایستی و مسئولیت هم داری. پس جوابی برای این بعثت و توقف و مسئولیت داشته باش.

به برکت امام سجاد علیه‌السلام و حالات ایشان که حقیقت خیر هستند، می‌خواهیم که برنامه‌ریزی کنیم و از مسئولیت و درس و وقت و نظریه‌پردازی مان و اینکه در محضر روایات هستیم، فردا جواب خوب و خوش و شایسته و بایسته‌ای برای حضرت حق داشته باشیم که در پیشگاه حضرت حق شرمنده نباشیم.

2- خلاصه جلسه گذشته

به این نتیجه رسیدیم که مسائل مستحدثه، مسائل نوپایی است که یا موضوعش مخصوص در گذشته و زمان صدور آیات و روایات نیست و یا اگر موضوعش بوده است، الآن تغییر کرده است. نمونه‌هایی هم از مسائل مستحدثه بیان شد. یکی از مسائل مستحدثه‌ای که هست و خدا توفیق دهد مسائل ریز آن را مطرح کنیم، مسائل بورس است. حوزه‌ها باید پاسخ‌گوی این مسأله جدید باشند.

3- اجتهاد از منظر شیعه و اهل سنت

بحث روان‌شناسی اجتهادی است که ما در مسائل مستحدثه چگونه اجتهاد کنیم؟ چطور نظریه‌پردازی و تبیین کنیم؟ چگونگی استنباط مسائل مستحدثه، تقدیم به حضورتان می‌شود.

در این بیست سالی که فقه را القا می‌کردیم بر اساس مذاهب خمسسه پیش می‌رویم. با نظر فقهای جهان اسلام با تقدم و اشرفیت و اشراف فقه براننده شیعه که فقه بسیار پویایی است.

ما دو روش را عرض می‌کنیم:

(1) روش امامیه

(2) روش اهل عامه

4-مقایسه روش امامیه و اهل سنت در اجتهاد

از اصول استنباطی فقه امامیه غیر از آیات و اجماع و عقلی که اهل عامه هم اعتقاد دارند و منابع اربعه که البته ما اجماع را به عنوان دلیل مستقل، قبول نداریم، امامیه چند امتیاز گسترده دارند که دست فقیه شیعه را باز گذاشته است.

4.1-تفاوت اول

یکی گستردگی سنت است. سنتی که بیش از ۲۵۰ سال سنت در اختیارمان بود، استنباط ما را از آنها به طور کلی متفاوت می‌کند؛ به خصوص در مسائل مستحدثه.

یکی از فقهای مذاهب می‌گویند: «فقه ابوحنیفه بر معیار ۲۵ حدیث صحیح دور می‌زند». این سخن را با چند هزار حدیث صحیح در اختیار ما مقایسه کنید.

آنها فقط سنت نبوی را قبول دارند، ولی ما فعل و قول و تقریر و تأیید حضرت معصوم علیه‌السلام را سنت می‌دانیم؛ چه نبی و چه ولی.

4.2-تفاوت دوم

تفاوت دیگر اینکه آنها دلیل‌های ظنی را هم معتبر می‌دانند؛ ولی ما دلیل ظنی را معتبر نمی‌دانیم. این از تفاوت‌های فقه شیعه و عامه است.

فقه استنباط احکام فرعی از ادله اصلیه است. ما معتقدیم هیچ واقعه‌ای خالی از حکم شرعی نیست. از کوچک‌ترین پدیده‌ها تا بزرگ‌ترین پدیده‌ها. ارتباط انسان با خدا، در ارتباط انسان با انسان، پدیده‌ای که در ارتباط انسان با طبیعت باشد و چه پدیده‌ای که در ارتباط انسان با خودش باشد و با حکومت، هیچ کدام بدون حکم نیست.

هنر فقیه این است که این حکم را استنباط کند؛ از همین منابع اربعه یا ثلاثه باشد؛ یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع.

5-دو مبنای متفاوت در اجتهاد: تخطئه نزد شیعه و تصویب نزد اهل سنت

اما با کمال تأسف فقهای اهل سنت این روش را ندارند. فقیهی که دارد استنباط می‌کند یا مصیب است و یا غیر مصیب. منفصله حقیقیه است به نظر امامیه.

یاد معالم به بخیر روایاتی که مؤلف در ابتدای معالم می‌آورد که اگر مجتهد به واقع برسد، دو اجر دارد و اگر نرسد، «فله اجر واحد [4]». «ما مجتهد را در برخی موارد مصیب می‌دانیم و در

مواردی نمی‌رسد، ولی اجر دارد. هیچ مسأله‌ای خالی از حکم شرعی نیست؛ چه علم بیابیم، چه نه.

اجتهاد در امامیه یعنی تلاش فقیه برای رسیدن به احکام فرعی از روی ادله تفصیلی و منابعی که در اختیارش است.

اگر برسد به نتیجه دو اجر دارد یکی برای تلاش و یکی برای رسیدن به واقع. اجتهاد هم به معنای لغوی و هم اصطلاحی به معنای تلاش است. اگر مجتهد به حکم واقعی نرسد، اجر اصابت نیست، ولی اجر تلاش هست.

6- نمونه هایی از روشهای اجتهادی اهل سنت

اهل سنت روش آنها مختلف است. در سنت دست‌شان خالی نیست، ولی پر هم نیست. دوم اینکه ادله را منحصر در کتاب، سنت و عقل و اجماع نمی‌دانند و ادله ظنیه را هم اضافه می‌کنند. قیاس را قبول دارند. لیس فی مذهبنا قیاس

همین که مجتهد حرفی را پسندید، ارجحیت دارد که همان استحسان است. اینها ادله ظنی است.

مصالح مرسله [5]، فتح و سد ذرائع [6] را قائلند. معتقد به اعتبار ظنونی هستند که ما معتبر نمی‌دانیم.

7- فتوای مجتهد نزد اهل سنت

در نتیجه، روش اجتهاد آنها با ما متفاوت است.

یک اجتهاد آنها مثل ما است. از نصوص و روایات و اجماع و عقل که ادله اربعه و ثلاثه است. ولی اجتهاد دیگر آنها این است که با توجه به ادله ظنی که معتبر می‌دانند، قائل به این هستند که مجتهد، قانون‌گذار است! ما مجتهد را کاشف و مستنبط و مستخرج حکم‌الله می‌دانیم، نه صاحب حکم‌الله. آنها حکم مجتهد را به منزله حکم خداوند می‌دانند و اجتهاد مجتهد را همان حکم الهی می‌دانند!

آنها قائل به تصویب هستند، [7] ولی ما قائل به آن نیستیم. آنها مجتهد را دارای یک نتیجه می‌دانند؛ یعنی مصیب، ولی ما دوراه در مقابل می‌دانیم. ﴿إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا﴾ [8]

آنها می‌گویند هر مجتهدی که به نتیجه رسید، حکم‌الله است، ولی ما چنین نمی‌گوییم.

کسانی که مصوبه هستند و مجتهد را قانون‌گذار می‌دانند، سردمداران آنها غزالی و معتزله هستند.

امامیه معتقد است این آیه درست است: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [9]

ظنون، اعتبار طریقی دارند، نه اعتبار موضوعی.

آنها اجتهاد در مقابل نصوص را هم حجت می‌دانند.

ما این را قبول نداریم. آنها روش‌هایی دارند که ما قبول نداریم.

8- نمونه‌هایی از اجتهاد در مقابل نص

8.1- اجتهاد در اصول

اجتهاد در مقابل نص نمونه‌هایی دارد که اولین آن ولایت الهیه را تبدیل به خلافت ظاهری کردند. خلفای ظاهری امامت را کنار زدند. در مقابل فرموده آقا رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که فرمودند: «أنت اولی بکم من انفسکم... من كنت مولا فهدا علی مولا». [10]

ولی متأسفانه واقع شد، آنچه نباید می‌شد.

ما اجتهاد در اصول را هم قبول نداریم. این اجتهاد در اصول بود. اجتهاد را ما فقط در فروع می‌دانیم.

8.2- اجتهاد در فروع

دیگر فتوای خلیفه دوم راجع به حج است. راجع به نکاح موقت متأسفانه این جمله را رواج داد که اجتهاد در مقابل نص بود.

«متعتان کانتا فی زمن (عهد) رسول الله و أنا احرمهما (أنهی عنهما) و أعاقب علیهما: متعة النساء و متعة الحج [11].»

این یعنی قانون‌گذاری. متعه و حج تمتع را حرام کرد، ولی دلیل منصوص نداشت. روش اجتهادی ما با روش‌های اجتهادی آنها متفاوت است.

در یک جمله با کمال تأسف، روش غیرعاقلانه و غیرمتخصصانه آنها این است که مجتهد را قانون‌گذار و اهل واقع و مصیب می‌دانند، ولی ما مجتهد را در طریق حکم‌الله می‌دانیم، نه جاعل. در مسائل مستحدثه هم خود را نشان می‌دهد.

9- معانی نقش زمان و مکان در احکام و اختلاف امامیه با اهل سنت در این زمینه

امر دیگری که در بورس و مسائل مستحدثه مؤثر است، عنصر زمان و مکان است. حضرت امام رحمه الله از کتاب‌هایشان استفاده می‌شود که در اجتهاد، زمان و مکان تأثیر خاص دارد [12]. باید بیان کنیم تأثیر زمان و مکان در اجتهاد به چه معنا است.

9-1-9، معنای اول (باطل)

اهل سنت قائل هستند که در هر زمان و مکانی هر فقیهی از فقها هر فتوایی که بدهد، فتوایش حکم الله است؛ چه به نظر ما حکم الله واقعی باشد و چه نباشد. ما این را ظن می‌دانیم و ﴿إِنَّ الظن لا یغنی من الحق شیئاً﴾ [13]

زمان و مکان به این معنا نیست که در هر زمان و مکانی که قرار گرفتیم، تأثیر از آن بگیریم. گاهی می‌گویند: «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو». ما این را قبول نداریم. فقیه نباید تابع زمان و مکان علی‌الإطلاق باشد. در خارج اصول عرض کردیم فقیه باید عرف‌شناس و عادت‌شناس باشد. بنای عقلا و سیره عقلا و ارتکاز عقلا را بشناسد، نه اینکه هر زمان و مکانی بود، حکم شرعی تغییر کند. یک معنا تأثیر علی‌الإطلاق است؛ این در مبنای شیعه قبول نیست، ولی عامه علی‌الإطلاق قبول دارند. اگر حاکمی جائر یا عادل حکمی کند، تابعیت را علی‌الإطلاق می‌دانند. ما این را قبول نداریم.

9-2-9، معنای دوم (باطل)

معنای دیگر زمان و مکان این است که آنها قائل به تغییر احکام الهی هستند، ولی ما قائل نیستیم. اینها تغییر را وابسته به نظر مجتهد می‌دانند. هم مجتهدها متعددند و هم انظار. نظر مجتهد به نظر آنها حکم‌ساز است. مجتهد، جاعل حکم است. دخالت زمان و مکان به این معنا است که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» [14]. «این حلال و حرام، دائر مدار یک مجتهد قانون‌گذار است که ما این را هم قبول نداریم.

9-3-9، معنای سوم (صحیح)

زمان و مکان مؤثر باشد، یا مغیر حکم، قبول نداریم، ولی اینکه زمان و مکان در فقاہت تأثیر داشته باشد، یعنی فقیه، زمان‌شناس و مکان‌شناس باشد، نه متأثر از زمان و مکان. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» [15].

ما چنین عالمی را معتقدیم که شبهه علمی و جهالت و شهوت عملی در او تأثیر ندارد. متعلق زمان و مکان موضوع احکام است، نه خود احکام. ما احکام و زمان و مکان را در موضوعات مؤثر می‌دانیم.

ان شاء الله در تغییر و تغیر موضوعات ما تغییر نکنیم. تغییر موضوعات، غیر از تغییر احکام است. مجتهد زحمت می‌کشد و در مقام ثبوت، زحمت‌ها یکی است، ولی در مقام اثبات گاهی نتیجه متعدد است. وحدت در ثبوت با تعدد در اثبات منافات ندارد. هر کس در مقام اثبات و استنباط باشد، لزوماً به واقع نمی‌رسد. ان شاء الله خداوند از خطاهای ما بگذرد.

«العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء» [16].»

[1] الألمالي، الشيخ المفيد، ج ١، ص ٣٣٧.

[2] القاموس المحيط، الفيروز آبادي، مجد الدين، ج ٤، ص ٢٦.

[3] القاموس المحيط، الفيروز آبادي، مجد الدين، ج ٣، ص ١٩٥.

[4] تحرير المعالم في أصول الفقه، المشكيني، الشيخ علي، ج ١، ص ٢١٤.

[5] الأصول العامة للفقه المقارن، الحكيم، السيد محمد تقي، ج ١، ص ٣٨١.

[6] انوار الأصول - ط مدرسة الامام امير المؤمنين، مكارم الشيرازي، الشيخ ناصر، ج ٢، ص ٥٤١.

[7] كفاية الأصول، الآخوند الخراساني، ج ١، ص ٤٦٨.

[8] سوره انسان، آيه ٣.

[9] سوره يونس، آيه ٣٦.

[10] الغدير في الكتاب والسنة والأدب، العلامة الأميني، ج ١، ص ١٩.

[11] الخلافة، الشيخ الطوسي، ج ٤، ص ٣٤١.

[12] الاجتهاد والتقليد، الخميني، السيد روح الله، ج ١، ص ١٠.

[13] سوره يونس، آيه ٣٦.

[14] بصائر الدرجات - ط مؤسسة الاعلمي، الصفار القمي، محمد بن الحسن، ج ١، ص ١٦٨.

[15] الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج ١، ص ٢٧.

[16] منية المرید، الشهيد الثاني، ج ١، ص ١٦٧.